

**Comparative Studies
in Jurisprudence,
Law, and Politics**

The Scope of the State's Civil Liability toward Children Who Have Suffered Harm, with Emphasis on Judicial Practice

1. Amin Fekri: Department of Private Law, Ne.C., Islamic Azad University, Neyshabur, Iran
2. Sayyed Mohsen Hoseini Pouya*: Department of Private Law, Ne.C., Islamic Azad University, Neyshabur, Iran. Email: m.hoseini.p@iau.ac.ir (Corresponding Author)
3. Roohollah Akhoundi Roshanavand: Department of Private Law, Faculty of Law and Social Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran

ABSTRACT

Due to their particular physical, psychological, and social circumstances, children require special and effective protection by the State in various areas, including health care, education, justice, social services, and welfare. Accordingly, the State's preventive and protective measures toward children are not merely ethical in nature; rather, they constitute legally binding obligations, and failure to fulfill such obligations may result in harm and, consequently, give rise to civil or criminal liability claims against the State. Since the civil liability of the State toward children who have suffered harm is recognized as part of the fundamental obligations of States in contemporary legal systems, the present study, employing a theoretical-analytical method and drawing on library-based sources, legislation, international instruments, legal doctrine, and judicial practice, primarily seeks to elucidate the scope of such liability in the protection of children. The findings indicate that States' obligations in this regard are not limited to compensating for harm after it has occurred; rather, they also encompass policymaking and legislation, the establishment of protective mechanisms, the training and supervision of public officials, coordination among responsible institutions, early identification and intervention, and the adoption of protective measures. Furthermore, compensable harm in this area includes non-pecuniary damage, medical expenses, rehabilitation costs, psychological and social support, and other restorative measures consistent with the best interests of the child. A comparative examination of the issue further confirms that, in contemporary legal systems, the scope of the State's civil liability toward children is increasingly developing toward a broader interpretation of the State's preventive, protective, and compensatory measures.

Keywords: *protective measures, compensatory measures, scope, judicial practice, civil liability.*

How to cite: Fekri, A., Hoseini Pouya, S. M., & Akhoundi Roshanavand, R. (2027). The Scope of the State's Civil Liability toward Children Who Have Suffered Harm, with Emphasis on Judicial Practice. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 9(2), 1-21.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 25 March 2026

Revise Date: 18 August 2026

Accept Date: 24 August 2026

Initial Publish Date: 24 August 2026

Final Publish Date: 22 June 2027



دامنه مسئولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده با تکیه بر رویه قضایی

۱. امین فکری: گروه حقوق خصوصی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران

۲. سید محسن حسینی پویا*: گروه حقوق خصوصی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران. پست الکترونیک: m.hoseini.p@iaau.ac.ir
(نویسنده مسئول)

۳. روح الله آخوندی روشناوند: گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

چکیده

چکیده: کودکان به سبب وضعیت خاص جسمی، روانی و اجتماعی، نیازمند حمایت‌های ویژه و مؤثر حاکمیت در حوزه‌های مختلف بهداشتی، آموزشی، قضایی، اجتماعی و رفاهی هستند. از این رو، اقدامات پیشگیرانه و تأمین دولت در قبال آن‌ها، نه تنها واجد جنبه اخلاقی، بلکه دارای ماهیت حقوقی و الزام‌آور بوده و قصور در انجام آن، می‌تواند زمینه‌ساز بروز خسارت و تبعاً طرح دعوی مسئولیت مدنی یا کیفری علیه دولت‌ها شود. از آنجاکه مسئولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده، به‌عنوان بخشی از تعهدات بنیادین دولت‌ها در نظام‌های حقوقی معاصر، امری پذیرفته‌شده است، این پژوهش با روش نظری - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، قوانین، اسناد بین‌المللی، دکترین حقوقی و رویه‌ی قضایی، بیشتر به تبیین دامنه‌ی این مسئولیت در حمایت از کودکان پرداخته است. یافته‌ها حاکی از آن است که تعهدات دولت‌ها در این خصوص منحصر به جبران خسارت پس از وقوع آسیب نیست، بلکه شامل مرحله سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری، ایجاد سازوکارهای حمایتی، آموزش و نظارت بر مأموران، هماهنگی میان نهادهای متولی، شناسایی و مداخله زودهنگام و اتخاذ تدابیر تأمین نیز می‌شود. علاوه‌براین، خسارات قابل جبران در این حوزه، خسارات معنوی، هزینه‌های درمان، توان‌بخشی، حمایت‌های روانی و اجتماعی و سایر اقدامات ترمیمی متناسب با منافع عالی‌ه کودک را در بر می‌گیرد. بررسی تطبیقی موضوع نیز مؤید آن است که دامنه مسئولیت مدنی حاکمیت نسبت به کودکان در نظام‌های حقوقی معاصر به‌سوی تفسیری موسع از اقدامات پیشگیرانه، تأمین و جبرانی دولت در حال گسترش است.

واژگان کلیدی: اقدامات تأمین، اقدامات جبرانی، دامنه، رویه قضایی، مسئولیت مدنی.

نحوه استناددهی: فکری، امین، حسینی پویا، سید محسن، و آخوندی روشناوند، روح الله. (۱۴۰۶). دامنه مسئولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده با تکیه بر رویه قضایی. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۹(۲)، ۱-۲۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۵ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲۷ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

مسئولیت مدنی دولت از جمله مسائل بنیادین در نظام‌های حقوقی معاصر به شمار می‌رود؛ مسأله‌ای که در گذر از اندیشه‌های کلاسیک «حاکمیت مصون از تعقیب» به‌سوی رویکردهای نوین مبتنی بر پاسخ‌گویی دولت، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شده است. کودکان به دلیل ناتوانی نسبی در دفاع از خود و منافع خویش و وابستگی به ساختارهای حمایتی خانواده و دولت، بی‌تردید بیش از سایر اقشار در معرض خطر قرار دارند و هرگونه تقصیر، قصور یا خطای ساختاری از سوی دولت در قبال آن‌ها می‌تواند منجر به آسیب‌های روحی و جسمی جبران‌ناپذیر و بلندمدت به ایشان گردد؛ ازاین‌رو، مسئولیت مدنی دولت در قبال کودکان آسیب‌دیده از اهمیت مضاعفی برخوردار است. از سویی، بنا به جهات مختلف، از جمله عدم سیاست‌گذاری جامع و کارآمد، فقدان ساختارهای اداری و سیاسی لازم، عدم بهره‌مندی از نیروهای متخصص و توانمند در بدنه اجرایی، ضعف در اعمال نظارت مؤثر بر نحوه انجام وظایف محوله و بسی عوامل دیگر، ایران در مقایسه با عموم کشورهای توسعه‌یافته، به‌ویژه انگلستان، در این زمینه دچار عقب‌ماندگی قابل‌ملاحظه‌ای گردیده و از همین‌رو، ما در سطوح مختلف جامعه، شاهد ورود آسیب‌های مختلف به کودکان، به‌ویژه کودکان کار و خیابانی، هستیم.

تحولات جهانی حقوق بشر و اسناد بین‌المللی و به‌ویژه کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹ و الحاق گسترده دولت‌ها، از جمله ایران، به آن (۱۹۹۴/۰۲/۲۰)، برای حکومت‌ها تعهدات مشخص و الزام‌آوری در خصوص حمایت، پیش‌گیری و جبران خسارت در قبال کودکان آسیب‌دیده ایجاد نموده است. براین اساس، دولت نه تنها موظف به ایجاد بسترهای حمایتی و پیشگیرانه است، بلکه در قبال کاستی‌های ناشی از سوءمدیریت، ترک فعل یا اهمال دستگاه‌های عمومی نیز مسؤول شناخته می‌شود.

هرچند اصل مصونیت دولت در معنای سنتی آن چندان در نظام حقوقی ما پذیرفته نشده است، با این وجود، پراکندگی قوانین و ضعف رویه قضایی باعث شده است مسئولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده و ضمانت اجرا و شیوه‌های جبران خسارت در این خصوص از شفافیت و انسجام لازم برخوردار نباشد و با چالش‌های جدی روبه‌رو باشد. از سویی، افزایش موارد کودک‌آزاری، بی‌توجهی به وضعیت کودکان کار و تهدیدهای نوپدید در فضای دیجیتال، بیش‌ازپیش بر ضرورت بازاندیشی در دامنه مسئولیت مدنی دولت در این حوزه تأکید دارد؛ موضوعی که دغدغه اصلی این پژوهش می‌باشد. با بررسی و تحلیل این مسأله در حقوق داخلی و تعهدات بین‌المللی در تلاشیم تا نقش حاکمیت در پیش‌گیری، جبران خسارت و حمایت از کودکان را بررسی نماییم و بر ضرورت تنظیم مقررات تخصصی و سازوکارهای قضایی و اداری در این زمینه تأکید کنیم. علاوه بر این، این پژوهش با بررسی رویه‌های قضایی در تلاش است زمینه‌های ورود آسیب به کودکان را بررسی نموده و با نگاهی آسیب‌شناسانه، خلأهای موجود در قوانین مرتبط را شناسایی کرده تا در ورای آن، پیشنهادهایی برای رفع آن‌ها و ارتقای ضمانت اجرای قانونی مرتبط ارائه نماید. بدیهی است که تحلیل آرای مراجع قضایی در این حوزه صرفاً جنبه تبیینی و نظری ندارد، بلکه ابزاری برای فهم عملی دامنه مسئولیت مدنی حاکمیت و جهت‌دهی به تحول حقوقی در حمایت از کودکان آسیب‌دیده محسوب می‌شود. با این رویکرد، میزان التزام عملی دولت‌ها به استانداردهای بین‌المللی همچون کنوانسیون حقوق کودک نیز بهتر آشکار می‌شود.

یافته‌های این پژوهش که مبتنی بر روش نظری و تحلیلی می‌باشد، بر این فرض استوار است که دولت در معنای عام (حاکمیت)، نمی‌تواند تنها به اقدامات حمایتی نمادین بسنده نماید، بلکه از منظر حقوق عمومی، حاکمیت به‌عنوان متولی اصلی حفظ نظم و نظام و امنیت عمومی، متعهد به کار بستن تمهیدات لازم برای پیش‌گیری از ورود آسیب به کودکان است و از منظر حقوق خصوصی و قواعد مسئولیت مدنی و عدالت جبرانی، ملزم به جبران خسارات وارده به کودکان آسیب‌دیده می‌باشد.

در خصوص پیشینه پژوهش، اثری که به‌طور خاص به موضوع این پژوهش پرداخته باشد، مشاهده نشد. رویه قضایی نیز اغلب معطوف به دعاوی کیفری یا حقوقی کلی درباره مسئولیت دولت است. در دکترین‌های حقوقی نیز کمتر شاهد تحلیل‌های متقن و نظام‌یافته‌ای درباره جبران خسارت‌های ناشی از قصور حمایتی دولت در این زمینه هستیم. با این وجود، کتاب «مسئولیت دولت در قبال حقوق کودک» ضمن بررسی مفهوم حقوق کودک، به تحلیل وظایف دولت در قبال کودکان و خلأهای موجود در قوانین ایران در زمینه مسئولیت مدنی حاکمیت پرداخته است (Zargari, 2016). کتاب «حقوق کودک در نظام حقوقی ایران» نیز ضمن اشاره به حقوق مدنی و اساسی کودکان از بدو تولد تا دوران رشد و تکامل در زمینه‌های بهداشت، آموزش، تأمین نیازهای مالی و اشتغال، وظایف حاکمیت در قبال کودکان بزه‌کار را مورد بررسی قرار داده است (Abbasi Kalimani, 2016). در منابع لاتین، کتاب «آسیب‌پذیری، کودکی و قانون» تنها به بررسی مفهوم آسیب‌پذیری کودکان در حقوق و تأثیر آن بر مداخلات قانونی پرداخته است (Herring, 2018). به همین شکل، اثر «آسیب‌پذیری کودک در نظام حقوقی» به نحوه تعامل کودکان با نظام حقوقی و میزان توجه قوانین به نیازهای آن‌ها پرداخته است (Paron & Markina, 2024).

در این پژوهش ابتدا الزامات پیشگیری‌کننده و تأمین دولت در قبال کودکان مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و سپس الزامات جبران‌کننده و ترمیمی حاکمیت نسبت به کودکان آسیب‌دیده مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در ورای این دو بخش در تلاشیم چارچوبی منسجم برای تحدید یا توسعه دامنه مسئولیت مدنی حاکمیت در این خصوص ارائه نماییم؛ چارچوبی که ضمن احترام به محدودیت‌های دولت، به‌ویژه ملاحظات مالی و اداری، بیشترین هم‌سویی را با مصالح بنیادین و عالیه کودکان داشته باشد.

الزامات پیشگیری‌کننده و تأمین

مسئولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده عمدتاً ریشه در نقض تکالیف عام و حمایتی دولت در قبال کودکان دارد. دولت به‌عنوان متولی نظم عمومی و تأمین‌کننده منافع عالی جامعه، در قبال کودکان واجد بسیاری از تعهدات مثبت است؛ تعهداتی که ماهیتی پیشگیرانه، سازمانی و ساختاری دارند و هدف آن‌ها جلوگیری از ورود کودک به وضعیت آسیب‌دیدگی است. برای نمونه، در فقه، ولایت و سرپرستی کودکان بی‌سرپرست (فاقد ولی شرعی)، حفظ جان و منع آسیب به کودکان، تأمین نفقه و معیشت در صورت فقدان ولی یا نفقه‌دهنده، حفظ و اداره اموال کودکان، آموزش و تربیت دینی و دیگر امور ضروری آن‌ها، بر عهده حاکمیت نهاده شده است (Al-Naraq, 1996). در حقوق داخلی چنین تعهداتی به‌روشنی از مجموع اصول قانون اساسی، قوانین عادی و رویه قضایی قابل استنباط است. اصول ۳، ۲۰، ۲۱، ۲۹، ۳۰ و ۱۵۶ قانون اساسی، دولت را مکلف به ایجاد بسترهای مادی، آموزشی، رفاهی، بهداشتی و قضایی لازم برای رشد و حمایت از انسان، به‌ویژه کودکان، می‌داند. این تکالیف، محدود به پس از وقوع آسیب نیستند، بلکه ناظر به پیش‌گیری ساختاری از ورود زیان است. مواد مختلف کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹، از جمله مواد ۳، ۴، ۶، ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۳۲ و ۳۴، نیز این رویکرد را تقویت نموده و دولت‌ها را مکلف به اتخاذ «تمام اقدامات مقتضی تقنینی، اجرایی، اداری و قضایی» برای حمایت از کودکان دانسته است. کمیسیون حقوق کودک در تفسیر عمومی شماره پنج خود تصریح می‌نماید که این تعهدات، ماهیتی فعال، مستمر و پیشگیرانه دارد. در حقوق انگلستان نیز مفهوم «وظیفه مراقبت» در «تعهدات مثبت» دولت در حفاظت از کودک، مؤید این تحلیل است که قصور ساختاری نهادهای عمومی در پیش‌گیری از خطرات قابل پیش‌بینی علیه کودکان، می‌تواند مبنای مسئولیت مدنی دولت قرار گیرد. از این رو، در ادامه، ناگزیر باید عمده تکالیف حاکمیت در قبال کودکان را مورد بررسی قرار داد.

شایان ذکر است که میان تکالیف «پیشگیرانه» و «تأمینی» دولت تفاوت ماهوی وجود دارد. دسته نخست، ناظر بر تدابیری است که با هدف جلوگیری از وقوع آسیب، بزه دیدگی و تهدید حقوق کودکان اتخاذ می شود، مانند آموزش، بهداشت، فرهنگ سازی، ایجاد ساختارهای حمایتی و ارتقای سطح رفاه کودکان. در مقابل، اقدامات تأمینی به تدابیری اطلاق می گردد که با هدف حمایت، کنترل وضعیت خطرناک و جلوگیری از تکرار آسیب، پس از ایجاد وضعیت مخاطره آمیز نسبت به کودکان اعمال می شود، مانند مقابله با کودک آزاری و تکدی گری که از جرائم ضد شخصیت معنوی طفل محسوب می شود (Goldouzian, 2011).

الزامات پیشگیری کننده

مطابق اصل ۳۰ قانون اساسی «دولت در راستای تسهیل آموزش موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد». این تکلیف، صرفاً ناظر به ایجاد امکان تحصیل نیست، بلکه شامل ایجاد محیط آموزشی ایمن، عاری از خشونت، تبعیض و آسیب نیز می گردد. قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰ نیز به عنوان مهم ترین سند داخلی در تعیین تکالیف دولت نسبت به کودکان بر این مسأله تأکید دارد. بر اساس بند «ت» ماده شش این قانون، وزارت کشور مکلف است با بهره گیری از ظرفیت سازمان ثبت احوال کشور و با همکاری سایر نهادهای ذی ربط و با در نظر گرفتن اقامتگاه اشخاص و تغییرات آن، همه ساله حداقل سه ماه پیش از آغاز سال تحصیلی جدید، اسامی و نشانی اطفال و نوجوانان ایرانی و غیرایرانی را که به سن قانونی تحصیل رسیده اند، به تفکیک مناطق در اختیار وزارت آموزش و پرورش قرار دهد. در همین راستا، کنوانسیون حقوق کودک آموزش را نه تنها یک حق، بلکه ابزاری برای پیش گیری از آسیب های اجتماعی، اقتصادی و حتی کیفری می داند (ماده ۲۹ و ۲۸). کمیسیون حقوق کودک در تفسیر عمومی شماره یک خود تأکید می نماید دولت ها مکلف هستند محیط آموزشی را به گونه ای سازمان دهی کنند که کرامت انسانی کودک، امنیت جسمی و روانی، رشد همه جانبه شخصیت و حمایت در برابر هرگونه خشونت و تبعیض تضمین شود، در غیر این صورت نمی توان تعهدات دولت در قبال حق آموزش را ایفا شده تلقی نمود.

رویه قضایی نیز، به ویژه در آرای مرتبط با مسئولیت وزارت آموزش و پرورش و نهادهای وابسته، بر تکلیف دولت در نظارت مؤثر بر مدارس، پیش گیری از حوادث و تضمین سلامت جسمی و روانی دانش آموزان تأکید دارد. قصور در نظارت، فقدان استانداردهای ایمنی یا بی توجهی به گزارش های خطر، از مصادیق ترک فعل قابل انتساب به دولت تلقی شده است. در همین خصوص، دادنامه مورخ ۲۰۲۲/۰۵/۲۱ اصداری از شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر تهران حائز اهمیت است. این شعبه در پی قتل یک کودک مشهودی و اقامه دعوی به خواسته جبران خسارت های مادی و معنوی به طرفیت وزارت آموزش و پرورش، وزارت راه و شهرسازی، وزارت کشور، شهرداری مشهد، شرکت آوا سیر توس و راننده سرویس مدرسه، نامبردگان را به عذرخواهی از خانواده مقتول با حضور در منزل ایشان و انعکاس آن در شبکه استانی، انتشار رأی صادره در جراید و شبکه های اجتماعی، تهیه و ارائه برنامه جامع مربوط به کودکان مفقود و ربایش شده، محکوم نمود.

شایان ذکر است تعهد دولت در حوزه سلامت کودک، محدود به درمان نیست، بلکه شامل پیش گیری، مراقبت های اولیه و سلامت مادران باردار و کودکان خردسال نیز می شود. در اصل ۲۹ قانون اساسی، حق برخورداری از تأمین اجتماعی و خدمات بهداشتی به رسمیت شناخته شده است. در قوانین عادی، از جمله قوانین مرتبط با نظام سلامت و حمایت از مادر و کودک، دولت مکلف به ایجاد شبکه بهداشت، واکسیناسیون، مراقبت های دوران بارداری و پایش رشد کودک شده است. قصور در این حوزه، به ویژه در موارد قابل پیش بینی (مانند عدم دسترسی به خدمات اولیه)، می تواند زمینه ساز آسیب های جدی و غیرقابل جبران گردد. قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰ در مواد پنج، شش، ۳۳ و

۴۸ دولت را مکلف به شناسایی، مداخله به موقع و حمایت از کودکان در معرض خطر نموده است. ماده ۲۴ کنوانسیون حقوق کودک نیز دولت‌ها را مکلف به تضمین بالاترین استاندارد سلامت برای کودکان دانسته است. علاوه بر این، کمیسیون حقوق کودک در تفسیر عمومی شماره ۱۵، سلامت کودک را مفهومی فراگیر دانسته و تصریح می‌نماید که این حق علاوه بر درمان بیماری، شامل خدمات پیشگیرانه، ارتقای سلامت، مراقبت‌های اولیه، مراقبت‌های پیش و پس از زایمان مادران و اتخاذ سیاست‌های عمومی مؤثر برای کاهش عوامل تهدیدکننده سلامت کودکان می‌باشد. در رویه قضایی، به‌ویژه در پرونده‌های مرتبط با قصور نهادهای حمایتی، «عدم مداخله به موقع در شرایط خطر»، به‌منزله ترک فعل مؤثر و موجب مسئولیت تلقی شده است. در دهه ۱۹۸۰ میلادی، شرکت پژوهشی و دارویی «انستیتو مریو فرانسه»، برای استفاده بیماران هموفیلی علاوه بر فرانسه به ده کشور دیگر، از جمله ایران، فاکتورهایی را برای انعقاد خون صادر می‌نماید. پس از مدتی، فرانسه به کشورهای دریافت‌کننده خون اعلام می‌نماید که خون‌های مزبور حامل ویروس اچ‌آی‌وی و هپاتیت سی است. سازمان انتقال خون ایران خون‌ها را پیش از آزمایش به بیماران تزریق نموده بود. در نتیجه، صدها بیمار هموفیلی و تالاسمی به‌صورت مستقیم و هزاران نفر از نزدیکان و بستگان آن‌ها به‌طور غیرمستقیم به این ویروس‌ها مبتلا گشته و بسیاری از آن‌ها جان خود را از دست می‌دهند. نخستین بیمار هموفیلی که بر اثر دریافت این خون‌های آلوده قربانی شد، کودکی هفت‌ساله بود که در سال ۱۹۸۷ فوت نمود. این پرونده یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین پرونده‌های حقوقی در ایران و بلکه جهان است که به مسأله مسئولیت مدنی دولت در قبال سلامت عمومی اشاره دارد. با شکایت مبتلایان و خانواده‌های قربانیان، علاوه بر محکومیت‌های کیفری، از جنبه حقوقی نیز به‌موجب آرای متعدد قضایی، وزارت بهداشت و سازمان انتقال خون ایران به پرداخت خسارت‌های مادی محکوم شدند.

تحولات فناوری و گسترش فضای مجازی، اشکال جدیدی از آسیب علیه کودکان را پدید آورده که نظام‌های سنتی مسئولیت مدنی، آمادگی کافی برای مواجهه با آن‌ها را ندارند. امروزه کودک نه تنها در فضای فیزیکی، بلکه در محیط‌های دیجیتال نیز در معرض انواع تهدیدها قرار دارد، تهدیدهایی که گاه آثار آن‌ها عمیق‌تر و گسترده‌تر از آسیب‌های سنتی است. از مهم‌ترین این آسیب‌ها می‌توان به خشونت سایبری، سوءاستفاده جنسی برخط، نقض حریم خصوصی، بهره‌کشی اقتصادی دیجیتال و دسترسی به محتوای زیان‌بار اشاره نمود. بر اساس ماده شش قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰ و مواد ۱۷ و ۱۹ کنوانسیون حقوق کودک، دولت مکلف است از طریق تنظیم‌گری مؤثر، آموزش سواد رسانه‌ای، ایجاد نظام‌های پایش و توسعه زیرساخت‌های حمایتی، از وقوع آسیب جلوگیری نماید. در غیر این صورت، قصور در ایفای این تعهدات می‌تواند دولت را در معرض مسئولیت ناشی از ترک فعل قرار دهد. ویژگی مهم آسیب‌های نوظهور، فراملی بودن آن‌هاست. بسیاری از تهدیدهای دیجیتال، محدود به مرزهای سرزمینی نیستند و همین امر، ضرورت توسعه مفهوم مسئولیت دولت به حوزه همکاری‌های فرامرزی و حمایت بین‌المللی از کودکان را آشکار می‌سازد.

ممنوعیت کار کودک، نه تنها یک تعهد اقتصادی، بلکه یک تکلیف پیشگیرانه برای جلوگیری از چرخه فقر، ترک تحصیل و بزه‌دیدگی است. مواد ۷۹ تا ۸۴ قانون کار ایران و ماده سه و شش قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰، بر این ممنوعیت و تکلیف دولت در این زمینه تأکید دارند. ماده ۳۲ کنوانسیون حقوق کودک نیز بهره‌کشی اقتصادی از کودکان را ممنوع اعلام نموده است. کمیسیون حقوق کودک نیز در تفسیر عمومی شماره ۱۶ خویش تأکید می‌نماید که تعهد دولت در مقابله با کار کودکان تنها محدود به وضع ممنوعیت‌های قانونی نمی‌شود، بلکه ایجاد نظام‌های بازرسی، نظارت، شناسایی کودکان در معرض بهره‌کشی و تضمین دسترسی آن‌ها به آموزش و حمایت‌های اجتماعی از جمله الزامات دولت در اجرای ماده ۳۲ کنوانسیون است.

از دیگر وظایف حاکمیت در حوزه کودکان، آموزش، توانمندسازی و نظارت بر عملکرد مأموران و کارکنان دولتی است. تصمیم‌ها و مداخلات غیرتخصصی معلمان، قضات، ضابطان، مددکاران اجتماعی یا کادر درمان، خود می‌تواند منشأ آسیب به کودکان باشد؛ بنابراین، دولت موظف است علاوه بر ایجاد نهادهای حمایتی، صلاحیت حرفه‌ای کارکنان، آموزش مستمر و نظارت مؤثر بر عملکرد ایشان را تضمین نماید (مواد پنج و ۳۹ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، ماده ۵۸ و ۵۹ قانون مدیریت خدمات کشوری و تفسیر عمومی شماره پنج کمیسیون حقوق کودک). در حقوق انگلستان، قصور در آموزش و نظارت بر مأموران دولتی، از علل شناخته‌شده مسئولیت دولت در قبال کودکان است. هم‌چنین، یکی از مسائل مغفول، تعهد دولت به ایجاد هماهنگی میان نهادهای متعدد متولی امور کودکان است (ماده شش قانون حمایت از اطفال و نوجوانان). پراکندگی صلاحیت، تعارض مأموریت‌ها و فقدان مرجع پاسخ‌گو، خود می‌تواند منشأ آسیب باشد. این وضعیت در تحلیل مسئولیت مدنی، ذیل مفهوم تقصیر سازمانی قابل تبیین و تعقیب است.

حمایت از کودکان دارای نیازهای ویژه، زندگی خانوادگی و حضانت، جرائم خاص علیه کودکان، وضعیت کودکان مهاجر و پناهنده، وضعیت کودکان در شرایط بحران، مشارکت اجتماعی آن‌ها، ثبت هویت و اسناد سجلی کودکان، اطلاع‌رسانی و فرهنگ‌سازی، خدمات عمومی و زیرساخت‌های شهری و روستایی، مطابق ماده سه و شش قانون حمایت از اطفال و نوجوانان و مواد ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۲۰، ۲۲ کنوانسیون حقوق کودک، همگی در زمره تعهدات عمومی و پیشگیرانه دولت در قبال کودکان قرار می‌گیرند. یکی از ضعف‌های جدی نظام حقوقی ایران، فقدان نظام منسجم رصد، پایش و داده‌محوری در حوزه حقوق کودک است. درحالی‌که بدون شناسایی گروه‌های پرخطر، جمع‌آوری داده‌های معتبر و مداخله زودهنگام، پیش‌گیری مؤثر از آسیب‌های کودکان ممکن نیست (ماده چهار و شش قانون حمایت از اطفال و نوجوانان)، قصور دولت در ایجاد سازوکارهای اطلاعاتی و نظارتی کارآمد، به‌ویژه در مواجهه با خطرات قابل پیش‌بینی، می‌تواند مصداق تقصیر ساختاری باشد. کمیسیون حقوق کودک در تفسیر عمومی شماره پنج، گردآوری داده‌های جامع، پایش مستمر و ارزیابی سیاست‌های مرتبط با کودکان را از الزامات اساسی اجرای مؤثر کنوانسیون و حمایت از حقوق کودک می‌داند.

لازم به ذکر است علاوه بر اجرا، خود سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری مناسب، یک حوزه مستقل از تعهدات دولت در قبال کودکان محسوب می‌شود. دولت مکلف است با شناسایی به‌موقع مخاطرات نوظهور علیه کودکان و وضع مقررات لازم، از بروز آسیب‌های قابل پیش‌بینی جلوگیری کند. قصور در جرم‌انگاری به‌موقع رفتارهای آسیب‌زا علیه کودکان، مقررات ناکارآمد یا تأخیر در واکنش حقوقی نسبت به پدیده‌هایی مانند سوءاستفاده نوین یا بهره‌کشی اقتصادی از کودکان می‌تواند به‌عنوان ترک فعل تقنینی یا تنظیم‌گری معیوب تحلیل شود. این تکلیف با اصل سه قانون اساسی و تعهد دولت به ایجاد نظام عادلانه اجتماعی و نیز ماده چهار کنوانسیون حقوق کودک هم‌خوانی دارد. کمیسیون حقوق کودک نیز در تفسیر عمومی شماره پنج تصریح نموده است که اجرای کنوانسیون تنها با رعایت قوانین موجود محقق نمی‌شود، بلکه دولت‌ها موظف هستند با اتخاذ تدابیر تقنینی لازم، قوانین و سیاست‌های حمایتی را متناسب با مخاطرات نوظهور اصلاح و تکمیل نمایند و سازوکارهای مؤثری برای اجرای آن‌ها و نظارت مستمر بر حمایت از کودکان ایجاد نمایند.

در نظام حقوقی انگلستان نیز قانون‌گذار توجه ویژه‌ای به وظایف دولت در قبال کودکان داشته است. ازجمله این وظایف می‌توان به مسئولیت دولت در حفاظت از داده‌ها و اطلاعات شخصی کودکان، پیش‌گیری از تهدیدات و سوءاستفاده‌های برخط، مراقبت از کودکان در برابر محتوای زیان‌بار، اعمال محدودیت‌هایی برای شبکه‌های اجتماعی، الزام به اخذ رضایت والدین یا سرپرستان قانونی در پردازش اطلاعات شخصی کودکان زیر ۱۳ سال و آگاه‌سازی آنان نسبت به حقوق مربوط به حریم خصوصی اشاره نمود که این موارد در قانون حفاظت از داده‌ها و

آسیب‌های برخاسته از مصوب ۲۰۱۸ بیان شده است. همچنین، در قانون خدمات سلامت ملی مصوب ۲۰۰۶ بر ارائه خدمات بهداشتی و درمانی رایگان برای تمام کودکان، بررسی توانمندی‌ها، تست‌های پیش‌گیری و اطلاعات و راهنمایی‌های مربوط به پرورش سالم، تأمین منابع مالی و حقوقی در جهت حمایت از کودکان تأکید شده است. از طرفی، تحصیل برای کودکان تا سن ۱۸ سالگی الزامی است و دولت موظف به فراهم نمودن امکانات لازم حتی برای کودکان معلول می‌باشد. قانون حقوق بشر مصوب ۱۹۹۸، قانون آموزش و پرورش مصوب ۱۹۹۶ و قانون برابری مصوب ۲۰۱۰ بر اهمیت آموزش و وظیفه دولت در این زمینه و پرهیز از هرگونه تبعیض به دلیل وضعیت اجتماعی، نژاد یا جنسیت کودک تأکید دارد. در رویه قضایی موارد متعددی از مسئولیت نهادهای آموزشی در قبال خسارات ناشی از قصور در ارائه خدمات دیده می‌شود. در پرونده *Phelps v Hillingdon London Borough Council*، مجلس اعیان انگلستان با رسیدگی به دعوی دانش‌آموزی که به دلیل قصور روان‌شناس آموزشی وابسته به نهاد آموزش محلی در تشخیص به موقع اختلال یادگیری، از خدمات آموزشی مناسب محروم گشته بود، مقرر نمود که متخصصان آموزشی و مراجع آموزش محلی در قبال دانش‌آموزان دارای وظیفه مراقبت بوده و مسئولیت جبران خسارت با آن‌ها است.

الزامات تأمینی

حمایت قضایی از کودکان، اعم از بزه‌دیده یا بزه‌کار، از جمله اقدامات تأمینی حاکمیت است. ایجاد نظام عدالت اطفال، دادرسی افتراقی، رسیدگی تخصصی و پرهیز از برخوردهای تنبیهی صرف، همگی در زمره این قسم از تکالیف حاکمیت قرار دارند. در حقوق ایران، قانون آیین دادرسی کیفری و مواد پنج، شش، ۱۱، ۱۲، ۱۳ و ۳۱ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰ بر لزوم دادرسی ویژه تأکید دارند. به همین شکل، مواد ۳۷ و ۴۰ کنوانسیون حقوق کودک و نیز تفسیر عمومی شماره ۲۴ کمیسیون حقوق کودک، بر لزوم رویکرد حمایتی و اصلاحی در قبال کودکان اصرار دارند.

در صدر ماده ۳۵ الحاقی ۲۰۱۰ قانون مبارزه با مواد مخدر، در راستای حمایت از اطفال بزه‌دیده، در مواردی که والدین به صورت غیرمستقیم موجب اعتیاد آن‌ها می‌شوند، حمایت قانونی پیش‌بینی شده است. همچنین، بر اساس بند یک قانون اصلاح ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی مصوب ۱۹۹۷/۱۱/۰۲ مجلس شورای اسلامی، اعتیاد زیان‌آور والدین به مواد مخدر به عنوان یکی از مصادیق عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی آنان تلقی شده که در صورت تحقق، دادگاه می‌تواند مطابق صدر همین ماده، در قالب اقدام تأمینی سالب حق، نسبت به سلب حضانت از والدین مزبور اتخاذ تصمیم نماید.

افزون‌براین، در ماده پنج آیین‌نامه پیش‌گیری از اعتیاد، درمان معتادان به مواد مخدر و حمایت از افراد در معرض خطر اعتیاد مصوب ۱۹۹۸، وظایفی برای وزارت آموزش و پرورش تعیین شده است. از جمله این وظایف می‌توان به شناسایی دانش‌آموزان در معرض خطر، شناسایی دانش‌آموزان معتاد، مصرف‌کننده یا توزیع‌کننده مواد مخدر و سایر اقدامات مرتبط اشاره نمود. در ماده ۳۳ کنوانسیون حقوق کودک و تفسیر عمومی شماره ۱۵ این کمیسیون نیز مقرر گشته دولت‌های عضو باید همه اقدامات تقنینی، اداری، اجتماعی و آموزشی لازم را برای حمایت از کودکان در برابر استعمال غیرقانونی مواد مخدر و جلوگیری از به‌کارگیری آن‌ها در تولید و قاچاق مواد مخدر اتخاذ نمایند.

بر اساس ماده ۳۱ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰، تمام جرائم موضوع این قانون، از جمله کودک‌آزاری، دارای جنبه عمومی بوده و تعقیب آن‌ها نیازمند شکایت شاکی خصوصی نیست. از این رو، دادستان به عنوان مدعی‌العموم مکلف است به محض اطلاع از وقوع جرم، تعقیب کیفری را آغاز و اقدامات قانونی لازم را برای حمایت از کودک بزه‌دیده معمول دارد. از طرفی، مطابق ماده ۱۷ قانون حمایت از اطفال

و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰، هر شخصی که از وقوع جرم یا شروع به آن علیه طفل یا نوجوانی مطلع باشد و باوجود توانایی، از اعلام آن به مراجع ذیصلاح خودداری نماید و شخصاً نیز اقدامی برای دفع خطر انجام ندهد، به یکی از مجازات‌های درجه شش قانون مجازات اسلامی محکوم خواهد شد. بر اساس تبصره این ماده، مفاد آن شامل کارکنان برخی از دستگاه‌های دولتی و حاکمیتی نیز می‌شود.

علاوه‌براین، قانون‌گذار با جرم‌انگاری تکدی‌گری در قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۹۶۰/۰۵/۰۲ و نیز پیش‌بینی سازوکارهای حمایتی در قوانین مرتبط، مطابق مواد سه و شش قانون حمایت از اطفال و نوجوانان و مواد ۳۲ و ۳۶ کنوانسیون حقوق کودک، دولت را مکلف به شناسایی، ساماندهی و حمایت از کودکانی که در معرض بهره‌کشی از طریق تکدی‌گری قرار دارند، نموده است. هم‌چنین، مطابق بند چهار قانون اصلاح ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی مصوب ۱۹۹۷/۱۱/۰۲، سوءاستفاده از اطفال در تکدی‌گری از سوی والدین، از مصادیق عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی ایشان محسوب می‌شود که در صورت احراز، دادگاه مجاز است بنا به درخواست اقربای طفل، قیم او یا رئیس حوزه قضایی، تصمیم مقتضی را در خصوص طفل اتخاذ نماید. وحدت ملاک ماده ۱۶ قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۹۶۰ نیز دلالت بر درستی نظر فوق دارد.

از دیگر اقدامات تأمینی حاکمیت در قبال کودکان که در قانون حمایت از اطفال و نوجوانان بر آن‌ها تأکید شده است، می‌توان به بند «ب» ماده پنج (ارائه مشاوره و معاضدت‌های حقوقی و تشکیل پرونده شخصیت برای اطفال و نوجوانان بزه‌دیده)، بند «الف» ماده شش (شناسایی، پذیرش، حمایت، نگهداری و توانمندسازی اطفال و نوجوانان موضوع این قانون از سوی سازمان بهزیستی)، بند «ب» ماده شش (شناسایی اطفال و نوجوانان در وضعیت مخاطره‌آمیز و معرفی آن‌ها به سازمان بهزیستی یا مراجع قضایی از سوی پلیس ویژه اطفال و نوجوانان)، بند «پ» ماده شش (نگهداری جداگانه اطفال از نوجوانان و سایر زندانیان توسط سازمان زندان‌ها و نیز معرفی اطفال و نوجوانانی که والدین یا سرپرست قانونی آن‌ها در زندان هستند به سازمان بهزیستی)، بند «ت» ماده شش (شناسایی اطفال و نوجوانان فاقد اسناد سجلی یا هویتی، اعم از ایرانی و غیرایرانی، و معرفی آن‌ها حسب مورد به نهادهای آموزشی، قضایی و درمانی جهت اقدامات حمایتی از سوی وزارت کشور) و... اشاره نمود.

برآیند تحلیل موضوع نشان می‌دهد دولت در قبال مطلق کودکان، واجد مجموعه‌ای از تعهدات ساختاری و مستمر است که البته محدود به ارائه خدمات نیست، بلکه مستلزم طراحی و اداره یک نظام منسجم، داده‌محور و پاسخ‌گو است. این تعهدات، پیش‌شرط تحقق مسئولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده هستند و اگر دولت در انجام این تکالیف قصور ورزد و این قصور به‌طور معقول با وقوع آسیب مرتبط باشد، مبنای ورود به بحث مسئولیت مدنی فراهم می‌شود؛ امری که موضوع بخش بعدی این پژوهش است.

الزامات جبران‌کننده و ترمیمی

در تلقی سنتی، جبران خسارت پس از وقوع زیان، کارکرد اصلی مسئولیت مدنی فرض می‌شود. دراین چارچوب، تمرکز اصلی بر اعاده وضعیت زیان‌دیده به حالت پیش از ورود ضرر و جبران معادل مالی خسارت قرار دارد (Emami, 2009). بااین‌حال، تحول تدریجی مفاهیم حقوق عمومی و گسترش رویکردهای حمایتی در حقوق کودک، موجب دگرگونی در کارکرد سنتی مسئولیت مدنی دولت شده است. در حوزه حمایت از کودکان، مسئولیت مدنی دیگر تنها نهادی جبران‌کننده نیست، بلکه مطابق مواد ۱۹ و ۳۹ کنوانسیون حقوق کودک، واجد جنبه حمایتی، ترمیمی و بازسازنده نیز می‌باشد. براین‌اساس، امروزه مسئولیت مدنی دولت در قبال کودکان آسیب‌دیده به سمت نوعی «مسئولیت حمایتی» حرکت کرده است که نه تنها جبران گذشته، بلکه ضامن آینده کودک نیز به حساب می‌آید. در این رویکرد، دولت مکلف است علاوه

بر جبران خسارت‌های مالی، اقدامات لازم جهت بازتوانی روانی، حمایت آموزشی، بازپروری اجتماعی را نیز فراهم آورد. تحول مزبور را می‌توان ناشی از پذیرش تدریجی این واقعیت دانست که کودک، برخلاف بزرگسال، توان مقابله مستقل با آثار زیان را ندارد و عدم مداخله فعال دولت می‌تواند آسیب را به امری پایدار و ساختاری تبدیل نماید.

خسارت‌های قابل جبران

برخلاف عموم خسارت‌های وارد به بزرگسالان که در دوره‌ای محدود قابل جبران است، آسیب‌های وارد به کودک می‌تواند مسیر زندگی او را به شکل بنیادین تغییر دهد. این خسارت‌ها شامل کاهش کیفیت زندگی، وابستگی به خدمات حمایتی، محدودیت‌های پایدار جسمی یا ذهنی، محدودیت در مشارکت اجتماعی و حتی انتقال آثار زیان و الگوهای آسیب (مانند خشونت یا محرومیت) به نسل‌های بعدی می‌شود. از این رو، مهم‌ترین ویژگی خسارت‌ها در این حوزه «تداوم و انباشت آثار زیان در طول زمان» است.

خسارت‌های مادی و لزوم تفسیر موسع آن

هزینه‌های درمانی و توان‌بخشی، اعم از خدمات پزشکی، روان‌پزشکی و سایر خدمات حمایتی تخصصی، می‌بایست به صورت کامل و بدون محدودیت زمانی مورد جبران قرار گیرد. اغلب آسیب‌های وارد به کودک، نیازمند مداخلات درمانی طولانی‌مدت و حتی مادام‌العمر است و هرگونه تخفیف و تقلیل این هزینه‌ها به دوره‌ای محدود، مغایر با اصول انصاف، عدالت ترمیمی و قاعده لاضرر می‌باشد. این رویکرد علاوه بر آن که با ماده یک قانون مسئولیت مدنی مبنی بر جبران کلیه خسارت‌های وارده بر اشخاص سازگار است، با ماده سه قانون حمایت از اطفال و نوجوانان نیز هماهنگ است، چراکه قانون‌گذار همه اشخاص و نهادهای مسئول را مکلف به اتخاذ تدابیر لازم برای تأمین امنیت، سلامت جسمی و روانی و حمایت از کودکان نموده است. به همین شکل، می‌توان به هزینه‌های نگهداری، مخارج مرتبط با اسکان امن، خدمات مددکاری، مراقبت جایگزین و نظارت‌های مستمر اشاره نمود. از طرفی، باید به «خسارت‌های ناشی از کاهش ظرفیت‌های آتی» نیز توجه ویژه داشت (Al-Tabatabaei, 1990). کودک به عنوان فردی در حال رشد، دارای ظرفیت‌های بالقوه‌ای است که آسیب‌های وارده می‌تواند آن‌ها را به شدت محدود یا نابود سازد. از این رو، محرومیت از فرصت‌های تحصیلی، شغلی و اجتماعی آینده، باید به عنوان یکی از مهم‌ترین مصادیق خسارت مادی تلقی و مورد ارزیابی قرار گیرد.

جبران مالی آسیب‌های وارده بر کودکان باید با دقت و ظرافت بیشتری اعمال شود. پرداخت‌های یکجای نقدی بابت هزینه‌های بالفعل، درکنار مستمری‌های بلندمدت جهت آسیب‌های پایدار، می‌تواند تا حدی خسارت‌های مادی را جبران نماید (Al-Sanhuri, 1952).

خسارت‌های معنوی و جایگاه آن در حمایت از کودک

آسیب‌های روانی ناشی از خشونت، سوءاستفاده، غفلت یا بی‌توجهی، می‌تواند منجر به اختلالات شدید روانی، از جمله اضطراب مزمن، افسردگی و اختلالات رفتاری گردد. اختلال استرس پس از وقوع حادثه از شدیدترین و مخرب‌ترین اختلالات اضطرابی کودکان می‌باشد که ممکن است عوارض نامطلوب آن به آسانی قابل زدودن نباشد. این اختلال ناتوان‌کننده می‌تواند به دنبال یک حادثه استرس‌زا به وقوع بپیوندد (Lalehzari et al., 2020).

این آسیب‌ها، نه تنها کیفیت زندگی کودک را در حال حاضر کاهش می‌دهد، بلکه آینده او را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. از سوی دیگر، لطمه به کرامت انسانی، نقض حریم خصوصی، آسیب به فرایند شکل‌گیری هویت، اعتماد به نفس و حیثیت اجتماعی کودک، به ویژه در مواردی که آسیب در بسترهای عمومی یا رسانه‌ای رخ داده، از جمله خسارت‌هایی است که مطابق اصل ۱۷۱ قانون اساسی و مواد یکم، دوم، هشتم، نهم و دهم

قانون مسئولیت مدنی باید به‌طور مستقل مورد شناسایی و جبران قرار گیرد. در حقوق انگلستان برای تعبیر از خسارت‌های معنوی و روانی عموماً از اصطلاح «Psychiatric Injury» استفاده می‌گردد (Cooke, 2011) و در تعریف آن این‌گونه بیان شده است که برخلاف خسارت‌های بدنی که به جسم خواهان آسیب وارد می‌کند، خسارت‌های روانی خسارتی است که بر ذهن خواهان اثر می‌نهد (Elliott & Quinn, 2017). با توجه به دشواری تقویم مالی این خسارت‌ها، دادرس باید از ابزارهای کارشناسی بین‌رشته‌ای (روانشناسی، مددکاری) بهره گیرد و از رویکرد حداقلی و صرف پرداخت خسارت مالی پرهیز نماید. مطابق ماده ۳۹ کنوانسیون حقوق کودک، بازتوانی اجتماعی و آموزشی، اعاده حیثیت و تضمین عدم تکرار (اصلاح رویه‌ها، آموزش کارکنان، تقویت نظام‌های نظارتی) نقش مهمی در بازگرداندن کودک به وضعیت مطلوب ایفا می‌کنند.

گستره مسئولیت مدنی حاکمیت

به همان میزان که اصل مسئولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده اهمیت دارد، تعیین حدود و دامنه آن نیز واجد اهمیت است. درواقع، میزان پاسخ‌گویی حاکمیت نسبت به زیان‌های وارده بر کودکان تحت تأثیر عوامل گوناگونی قرار دارد و نمی‌توان آن‌ها را در همه موارد یکسان تلقی نمود. ازاین‌رو، بررسی ابعاد مختلف آن و تحلیل رویه قضایی دراین‌زمینه، برای ترسیم حدود واقعی حمایت از کودکان آسیب‌دیده ضروری به نظر می‌رسد.

در حوزه حمایت از کودک با توجه به این‌که غالب آسیب‌ها تدریجی، روانی یا چندعاملی‌اند و نمی‌توان رابطه‌ای خطی و مستقیم میان رفتار دولت و زیان وارده ترسیم نمود، تفسیر ارکان مسئولیت مدنی، به‌ویژه رکن سببیت، باید با لحاظ وضعیت خاص کودک به‌عنوان «شخص آسیب‌پذیر» صورت گیرد. به‌بیان‌دیگر، معیارهای اثباتی و قواعد مسئولیت مدنی می‌بایست به نفع کودک تحلیل و تعدیل شوند تا خلأهای حمایتی ناشی از دشواری اثبات، به محرومیت از جبران نینجامد. برای مثال، در موارد کودک‌آزاری ناشی از ضعف نظارت نهادهای حمایتی، اثبات این‌که اگر مداخله دولت به‌موقع صورت می‌گرفت آسیب رخ نمی‌داد، غالباً دشوار است. ازاین‌رو، پذیرش «سببیت نوعی» یا «غالب» و توسل به امارات قضایی و کارشناسی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در این حوزه است.

هم‌چنین، در تحلیل ماهیت مسئولیت مدنی حاکمیت نسبت به کودکان، الگوی سنتی مسئولیت مبتنی بر تقصیر، به‌ویژه باتوجه‌به دشواری اثبات تقصیر در ساختارهای پیچیده اداری، نمی‌تواند پاسخ‌گوی ضرورت‌های حمایتی باشد. در این میان، قاعده «لاضرر» به‌عنوان یکی از قواعد بنیادین فقهی و حقوقی، مبنایی استوار برای استقرار مسئولیت بدون تقصیر فراهم می‌آورد (Al-Najafi, 1984)، (Al-Tuni, 1992)، (Al-Naraqi, 1996). در این رویکرد، تمرکز از اثبات تقصیر به «تحقق ضرر منتسب به حوزه تکالیف حاکمیت» منتقل می‌شود و هرگاه آسیب در قلمرو کارکردهای عمومی (نظارت، نگهداری، مداخله حمایتی، سیاست‌گذاری و...) واقع شود، اصل بر تعهد دولت به جبران خسارت است، مگر در موارد استثنایی که قطع رابطه انتساب به نحو قاطع احراز گردد. بررسی تطبیقی نظام‌های حقوقی مختلف نیز نشان می‌دهد که گرایش غالب در حقوق معاصر، حرکت به‌سوی توسعه دامنه مسئولیت مدنی دولت در قبال کودکان است (Zarei, 2005). در بسیاری از نظام‌های حقوقی، مسئولیت دولت در قبال آسیب‌های وارده به کودکان در مراکز تحت نظارت، به‌صورت مسئولیت عینی یا بدون تقصیر پذیرفته شده است. در حقوق اروپا، به‌ویژه تحت تأثیر رویه‌های قضایی منطقه‌ای، اصل «حمایت مؤثر از کودک» به‌عنوان مبنایی برای توسعه مسئولیت دولت موردپذیرش قرار گرفته است. گرچه برخی از نظام‌های حقوقی همچنان به الگوی سنتی مسئولیت مبتنی بر تقصیر پایبند هستند که این امر در عمل، منجر به محدود شدن دامنه حمایت از کودکان می‌شود (Harlow, 2005; Harpwood, 2009).

مسئولیت مدنی بر اساس سبب ورود زیان

در برخی از موارد، آسیب به کودک نه به دلیل فعل مثبت مأموران دولت، بلکه به دلیل عدم مداخله، عدم نظارت، عدم حمایت یا عدم اجرای تکالیف قانونی رخ می‌دهد (Bahrami Ahmadi, 2011). ماده شش قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، نه تنها ترک فعل دستگاه‌های اجرایی را موجب مسئولیت دانسته، بلکه دامنه آن را بسیار گسترده ترسیم نموده است. برای مثال، اگر دولت از وضعیت خطرناک یک کودک مطلع باشد یا باید مطلع می‌شد، اما مداخله ننماید، مسئول است. این تحلیل هم‌سو با ماده ۱۹ کنوانسیون حقوق کودک است که دولت‌ها را مکلف به اتخاذ «همه اقدامات لازم» برای حمایت از کودکان در برابر خشونت می‌نماید.

در حقوق انگلستان، پرونده مشهور «X (Minors) v Bedfordshire County Council» در خصوص قصور نهادهای دولتی در لزوم مداخله به موقع در قضایای کودک‌آزاری خانگی دقیقاً مؤید همین رویکرد است. هرچند در این پرونده به دلیل ملاحظات سیاست‌گذاری، مجلس اعیان، به نوعی بر محدودسازی مسئولیت دولت تأکید داشته، با این وجود، رویه‌های بعدی، به ویژه پس از تصویب قانون حقوق بشر مصوب ۱۹۹۸، به سوی کاهش این محدودسازی حرکت نموده و مسئولیت دولت در این زمینه را تقویت نموده است. از جمله می‌توان به پرونده «DSD v Commissioner of Police» اشاره نمود که در آن دولت در برابر عدم حمایت از قربانیان آسیب‌دیده مسئول شناخته شد.

عدم قانون‌گذاری مناسب در حوزه حقوق کودکان را نیز می‌توان از مصادیق ترک فعل متناسب به حاکمیت و از اسباب مسئولیت مدنی دانست. به عنوان مثال، در رابطه با کودکان طلاق هرچند قوانینی در زمینه حضانت، ملاقات و حمایت از اطفال پیش‌بینی شده است، اما در بسیاری از موارد سازوکارهای مؤثر برای آموزش یا ارزیابی مستمر صلاحیت دارنده حضانت و مداخله به هنگام نهادهای حمایتی وجود ندارد. بررسی حوادث تلخ سال‌های اخیر نشان از اهمیت این موضوع دارد. مواردی همچون حصر خانگی و شکنجه دو دختر بچه هفت و ۱۵ ساله سندجی از سوی پدر و نامادری آن‌ها در ماه مه-ژوئن ۲۰۲۶ یا سربچه شش‌ساله‌ای که در سال ۲۰۱۶ از سوی پدر و نامادری‌اش مورد آزار و اذیت قرار گرفته و نهایتاً به قتل رسید، رخدادهایی که نشان می‌دهد صرف ولایت قهری یا حضانت بدون نظارت کافی و تصویب قوانین مناسب و بازدارنده، تضمینی برای تأمین مصلحت کودک نیست.

افزون‌براین، نقص ساختاری در نظام اداری نیز گاه موجب آسیب به کودکان می‌گردد. مراد از نقص ساختاری یعنی اداره، مجهز به وسایل، تدابیر و روش‌های صحیح مدیریت برای انجام کار نبوده و این امر موجب بی‌نظمی در سازمان و سوءجریان کارهای اداری و در نتیجه وقوع خسارت گردد. نواقصی همچون کمبود بودجه، نبود استانداردهای ایمنی، کمبود نیروی متخصص، نبود پروتکل‌های حمایتی و ضعف در هماهنگی میان دستگاه‌ها، از جمله این موارد است.

در حقوق ایران، ماده سه قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، دولت را مکلف به ایجاد نظام حمایتی مؤثر نموده است. اگر دولت در این زمینه قصور نماید و این قصور منجر به آسیب شود، مسئول است. برای مثال، اگر به دلیل کمبود بودجه، مراکز نگهداری کودکان فاقد استانداردهای ایمنی باشند و کودکی دچار آسیب شود، دولت مسئول خواهد بود. این تحلیل با اصول ۲۰ و ۲۹ قانون اساسی نیز هماهنگ است که دولت را مکلف به تأمین امنیت و رفاه عمومی می‌نماید. در حقوق انگلستان نیز مجلس اعیان بر همین اساس در پرونده «Barrett v London Borough of Enfield» طرح دعوای مسئولیت مدنی علیه مقام محلی را به سبب قصور در مدیریت و اجرای نظام حمایتی کودک مورد پذیرش قرار داد.

توجه به این نکته ضروری است که بررسی اسباب ورود زیان تنها به شناسایی ترک فعل منتسب به حاکمیت یا نقص ساختاری در نظام اداری محدود نمی‌باشد، بلکه ارزیابی نقش عوامل مداخله‌گر در ایجاد یا تشدید زیان نیز ضروری است. هرچند در نظام‌های حقوقی مختلف، عواملی همچون قوه قاهره، دخالت شخص ثالث و تقصیر زیان‌دیده یا سرپرستان او می‌تواند موجب رفع مسئولیت گردد (Mazeaud et al., 1991; Weill, 1971)، لیکن در حوزه حقوق کودکان، اصل حمایت مؤثر از کودک و مبنای مسئولیت بدون تقصیر دولت اقتضا می‌کند که استناد به این عوامل، تنها در صورتی پذیرفته شود که هیچ‌گونه انتسابی به حوزه تعهدات حمایتی و نظارتی دولت باقی نمانده باشد. این رویکرد، افزون بر مبنای فقهی همچون قاعده لاضرر، با اصول قانون اساسی و تعهدات بین‌المللی دولت در قبال کودکان نیز هم‌سو است. از همین رو، صرف وقوع قوه قاهره برای رفع مسئولیت مدنی دولت کافی نیست، بلکه دولت باید اثبات نماید که تمامی اقدامات متعارف و معقول برای پیش‌گیری از آسیب یا کاهش آثار آن را انجام داده است. درواقع، دراین‌خصوص، صرف «غیرقابل‌پیش‌بینی بودن حادثه» کافی نیست، بلکه «غیرقابل‌پیش‌گیری بودن آثار زیان‌بار نسبت به کودک» نیز باید احراز گردد (Safaei & Rahimi, 2022). این تحلیل با الزامات ناشی از ماده ۱۹ کنوانسیون حقوق کودک نیز هماهنگ است؛ بنابراین، حتی در شرایط بحران، بلایای طبیعی یا وضعیت‌های اضطراری، دولت نمی‌تواند به‌سادگی با استناد به قوه قاهره از مسئولیت شانه خالی نماید، مگر آن‌که ثابت نماید ساختارهای حمایتی متناسب و اقدامات احتیاطی لازم را پیش‌بینی نموده است.

از دیگر عوامل مورد استناد برای رفع مسئولیت دولت، دخالت شخص ثالث در ورود زیان است. در قواعد سنتی مسئولیت مدنی، چنانچه فعل شخص ثالث رابطه سببیت میان رفتار خوانده و ضرر را قطع نماید، مسئولیت از شخص نخست برداشته می‌شود (Safaei & Rahimi, 2018). بااین‌حال، این قاعده در حوزه حمایت از کودکان باید با احتیاط اعمال گردد. در بسیاری از موارد، زیان وارده به کودک مستقیماً از سوی شخص ثالث، همچون مربیان، کارکنان مراکز نگهداری یا حتی اشخاص ناشناس، وارد می‌شود. پرسش اساسی در این وضعیت این است که آیا دولت در انجام وظایف نظارتی، حمایتی و پیشگیرانه خود کوتاهی نموده است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، دخالت ثالث نمی‌تواند به‌طور کامل رابطه انتساب را قطع نماید. برای مثال، هرگاه کودک در یک مرکز نگهداری تحت نظارت دولت مورد سوءاستفاده یا خشونت قرار گیرد، صرف انتساب فعل زیان‌بار به مأمور یا شخص ثالث، رافع مسئولیت دولت نخواهد بود؛ زیرا دولت دارای تعهد مستقل نسبت به نظارت، گزینش، آموزش و کنترل مستمر بر مراکز مزبور است. در چنین وضعیتی، مسئولیت دولت و عامل مستقیم ورود زیان می‌تواند به‌صورت تضامنی (Katouzian, 1995) یا اشتراکی (Safaei & Rahimi, 2022) قابل‌تحلیل باشد. این برداشت با ماده سه کنوانسیون حقوق کودک و ماده یک قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۹۶۰ نیز سازگار است، چراکه در پرتو قواعد حمایتی حقوق کودک، می‌توان قلمرو آن را به مسئولیت ناشی از نقص در نظارت و حمایت تسری داد.

رفتار والدین یا سرپرستان کودک نیز ممکن است در ایجاد یا تشدید زیان مؤثر باشد. بااین‌حال، این عامل نیز نمی‌تواند موجب سقوط کامل مسئولیت دولت در قبال کودک گردد، چراکه مطابق ماده شش قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، تعهدات حمایتی دولت نسبت به کودک، ماهیتی مستقل و فراتر از مسئولیت والدین دارد. در نتیجه، رفتار والدین صرفاً در حد «عامل کاهنده یا تعدیل‌کننده مسئولیت» و نه عامل نفی و رفع کامل آن باید تلقی گردد. این امر به‌خصوص هنگامی که نهادهای عمومی از وضعیت خطرناک کودک مطلع بوده یا می‌بایست مطلع گردند، بیشتر به چشم می‌آید. ماده ۱۸ کنوانسیون حقوق کودک ضمن شناسایی مسئولیت اولیه والدین، دولت‌ها را مکلف به ارائه حمایت و

مساعدت مناسب به والدین در ایفای وظایف تربیتی می‌داند. از همین رو، ناکارآمدی یا قصور والدین، می‌تواند زمینه‌ساز تشدید تعهدات حمایتی دولت و نه مجوزی برای رفع مسئولیت ایشان باشد.

مسئولیت مدنی بر اساس محل وقوع زیان

در نظام حقوقی ایران، کنوانسیون حقوق کودک و حقوق انگلستان، مکان وقوع آسیب یکی از عناصر کلیدی در تعیین دامنه مسئولیت دولت است. دولت در برخی مکان‌ها تنها مسئولیت نظارتی یا حمایتی دارد و در برخی مکان‌های دیگر، دارای تکالیف مضاعف است؛ بنابراین، تحلیل دقیق این عنصر، برای تعیین حدود مسئولیت مدنی دولت ضروری است.

در اماکن دولتی مانند مراکز بهداشتی، مدارس و بیمارستان‌های دولتی، قانون اصلاح و تربیت و سایر مراکز نگهداری کودکان، مسئولیت دولت مستقیم، گسترده و غیرقابل انکار است. این مراکز، نه تنها تحت مالکیت و مدیریت دولت هستند، بلکه دولت به‌طور مستقیم وظیفه تأمین امنیت، سلامت، رفاه و مراقبت از کودکان را بر عهده دارد و هرگونه آسیب جسمی، روانی یا اخلاقی که به کودک وارد آید، حتی اگر ناشی از تقصیر فردی یک مأمور یا کارمند باشد، مسئولیت مستقیم دولت را به دنبال دارد؛ بنابراین، اگر کودکی در مدرسه دولتی به دلیل نبود استانداردهای ایمنی، بی‌احتیاطی معلم، خشونت کارکنان یا نقص ساختاری دچار آسیب شود، دولت مسئول است. رویه قضایی نیز در موارد متعدد، دولت را به دلیل قصور در تأمین ایمنی مدارس مسئول شناخته است. پرونده‌های مربوط به سقوط دانش‌آموزان از پله‌ها، آتش‌سوزی در مدارس یا فقدان تجهیزات ایمنی از جمله این موارد است. در این باره می‌توان به آرای صادره در پرونده‌های آتش‌سوزی مدرسه شهید رحیمی مرودشت، مدرسه دخترانه روستای شین‌آباد و مدرسه اسوه حسنه زاهدان که نقص در تجهیزات گرمایشی کلاس، منجر به فوت و آسیب‌دیدگی تعدادی از دانش‌آموزان و محکومیت وزارت آموزش و پرورش به پرداخت دیه شد، اشاره نمود. در حقوق انگلستان نیز، مسئولیت دولت در قبال اعمال مأموران خود تحت عنوان مسئولیت تبعی پذیرفته شده است (Giliker, 2010).

در مراکز بهداشتی و قانون اصلاح و تربیت، مسئولیت دولت حتی گسترده‌تر است، چراکه این مراکز محل نگهداری کودکان بی‌سرپرست، بدسرپرست یا بزه‌دیده هستند و دولت نقش «ولی قانونی» را ایفا می‌کند. مطابق ماده ۲۰ کنوانسیون حقوق کودک، دولت مکلف است برای کودکانی که فاقد محیط خانوادگی مناسب هستند، مراقبت جایگزین مناسب فراهم نماید؛ بنابراین، چون دولت در این مکان‌ها موظف به نظارت، تفکیک مناسب، تأمین امنیت و جلوگیری از خشونت می‌باشد، مسئولیت مستقیم هرگونه آسیب در این مراکز، حتی اگر ناشی از رفتار سایر کودکان باشد، بر عهده دولت می‌باشد. قانون کودکان مصوب ۱۹۸۹ در حقوق انگلستان نیز دولت را مکلف به تأمین امنیت کودکان در مراکز نگهداری نموده است و دادگاه‌ها در موارد متعدد، دولت را به دلیل قصور در نظارت بر این مراکز مسئول شناخته‌اند (Fortin, 2009).

در اماکن عمومی مانند پارک‌ها، معابر، وسایل حمل و نقل عمومی، مراکز تفریحی و فضاهای شهری، مسئولیت دولت ماهیتی متفاوت دارد. در این مکان‌ها، دولت مکلف به تأمین ایمنی عمومی است. اگر کودک در پارک به دلیل نقص تجهیزات بازی، نبود حفاظ، رها بودن حیوانات خطرناک یا فقدان روشنایی کافی دچار آسیب شود، دولت مسئول است، چراکه مطابق اصول ۲۰ و ۲۹ قانون اساسی، مکلف به تأمین امنیت و رفاه عمومی می‌باشد. در حقوق انگلستان هم دولت در برابر آسیب‌های ناشی از نقص ایمنی در اماکن عمومی مسئول است (Craig, 2021).

و رویه قضایی نیز در این خصوص حساس است. به عنوان نمونه، مجلس اعیان در پرونده «Tomlinson v Congleton Borough Council» حدود تکلیف شورای محلی در تأمین ایمنی پارک‌های عمومی را تبیین نمود و در پرونده «Gorrington v Calderdale Metropolitan Borough Council»، معیارهای مسئولیت مراجع عمومی در قبال ایمنی معابر و اماکن عمومی را مشخص ساخت.

در اماکن خصوصی مانند منازل، مهدکودک‌های خصوصی، مدارس غیرانتفاعی، مراکز درمانی خصوصی و سایر فضاهای متعلق به اشخاص حقیقی یا حقوقی، مسئولیت دولت ماهیت نظارتی دارد. دولت مکلف است از طریق صدور مجوز، بازرسی دوره‌ای، کنترل استانداردها و رسیدگی به شکایات، از وقوع آسیب جلوگیری کند. اگر کودک در مهدکودک خصوصی به دلیل کمبود نیروی انسانی، نبود استانداردهای ایمنی یا رفتار خشونت‌آمیز کارکنان دچار آسیب شود، دولت به دلیل قصور در نظارت مسئول است. این تحلیل با ماده شش قانون حمایت از اطفال و نوجوانان سازگار است که ترک فعل دستگاه‌های اجرایی را موجب مسئولیت می‌داند. در حقوق انگلستان نیز، دولت در برابر قصور نهادهای خصوصی که وظایف عمومی انجام می‌دهند، مسئولیت دارد. دیوان عالی انگلستان در پرونده «*Armes v Nottinghamshire County Council*» مسئولیت شورای محلی را نسبت به سوءاستفاده‌های ارتکاب‌یافته از سوی خانواده‌های سرپرست پذیرفت.

مسئولیت مدنی بر اساس اشخاص و موقعیت‌ها

در خصوص کودکان اتباع خارجی که در قلمرو سرزمینی ایران دچار آسیب می‌شوند، دولت مطابق ماده دو کنوانسیون حقوق کودک و ماده شش قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، مکلف به رعایت اصل عدم تبعیض و جبران خسارت است، به‌ویژه در مواردی که آسیب در قلمرو وظایف عمومی دولت رخ داده است، چراکه حمایت از کودک، ماهیتی فراتابعیتی دارد (Khajeh Nouraldini & Mirabi, 2022). این موضوع در حقوق انگلستان نیز پذیرفته شده، چراکه کودکان مهاجر، پناهنده یا بدون مدرک، از حمایت‌های قانون کودکان مصوب ۱۹۸۹ برخوردار هستند و دولت در برابر آسیب‌های واردشده به ایشان مسئول است.

همچنین، در مورد کودکان ایرانی آسیب‌دیده در خارج از کشور، مطابق اصل ۴۱ قانون اساسی، ماده سه قانون حمایت از اطفال و نوجوانان و نیز قوانین مربوط به حمایت از ایرانیان خارج از کشور، دولت مکلف به حمایت کنسولی از اتباع خود می‌باشد. اگر کودک ایرانی در خارج از کشور قربانی خشونت، قاچاق انسان یا بی‌تابعیتی شود و دولت از طریق سفارت‌خانه‌ها یا کنسولگری‌های خود حمایت لازم را ارائه ننماید، دولت دارای مسئولیت مدنی است. این تحلیل با ماده هفت کنوانسیون حقوق کودک نیز هماهنگ است که دولت‌ها را مکلف به تضمین حق تابعیت و حمایت کنسولی می‌کند و بیانگر توسعه تدریجی مفهوم مسئولیت به حوزه «تعهدات فرامرزی دولت» است. در حقوق انگلستان، دولت در موارد متعدد، به دلیل قصور در ارائه حمایت کنسولی به کودکان انگلیسی در خارج از کشور موردانتقاد قرار گرفته و در برخی موارد، مسئول شناخته شده است.

نقش رویه قضایی در توسعه دامنه مسئولیت مدنی حاکمیت

در حوزه مسئولیت مدنی حاکمیت نسبت به کودکان آسیب‌دیده، رویه قضایی صرفاً نقش مجری قانون را ایفا نمی‌نماید، بلکه در عمل، یکی از مهم‌ترین ابزارهای توسعه دامنه مسئولیت دولت به حساب می‌آید. درواقع، آسیب‌های وارد بر کودکان، به‌ویژه در قلمرو وظایف حاکمیتی، واجد ویژگی‌هایی است که بدون تفسیر پویا و حمایتی مراجع قضایی، امکان پاسخ‌گویی مؤثر به آن‌ها وجود ندارد. ازاین‌رو، دادگاه‌ها می‌توانند با بازخوانی مفاهیمی همچون سببیت، زیان و حدود تعهدات حمایتی دولت، در توسعه دامنه مسئولیت حاکمیت نقش مؤثری ایفا نمایند. ازآنجا که مسئولیت مدنی عمدتاً بر سببیت مستقیم و مادی استوار است و از طرفی در بسیاری از دعاوی مربوط به کودکان، زیان وارده محصول زنجیره‌ای از ناکارآمدی نهادی و عدم‌مداخله مؤثر حاکمیت است، در موارد کودک‌آزاری مستمر، فرار کودکان از مراکز نگهداری یا بهره‌کشی از کودکان کار، چون زیان نهایی اغلب نتیجه انباشتی از ضعف در نظارت، فقدان سازوکار حمایتی و ترک فعل نهادهای عمومی است، بنابراین اصرار بر احراز رابطه مستقیم و قطعی میان رفتار دولت و ضرر وارده، در عمل به مصونیت ساختاری حاکمیت منجر می‌شود. این‌درحالی است

که رویه قضایی می‌تواند با پذیرش «سببیت نوعی»، مسئولیت دولت را در قلمرو تعهداتش گسترش دهد، رویکردی که با اصل ۱۵۶ قانون اساسی در خصوص احیای حقوق عامه و گسترش عدالت نیز سازگارتر است.

وانگهی، نقش رویه قضایی در توسعه مفهوم «زیان قابل جبران» نیز حائز اهمیت است. اگرچه در ماده یک قانون مسئولیت مدنی از خسارت‌های مادی و معنوی سخن رفته، با این حال، حدود این مفاهیم تبیین نشده است. همین خلأ قانونی، امکان مداخله تفسیری دادگاه‌ها را فراهم می‌آورد تا ایشان خسارت‌هایی نظیر آسیب‌های روانی پایدار، اخلال در رشد شخصیت، احساس ناامنی مستمر، لطمه به کرامت انسانی و حتی از بین رفتن فرصت‌های آتی کودک را به عنوان زیان قابل جبران شناسایی نمایند. اهمیت این موضوع هنگامی آشکارتر می‌گردد که بدانیم بر اساس پژوهش‌ها بخش عمده زیان وارد به کودک، نه فوری و عینی، بلکه تدریجی، روانی و آینده‌محور است. بر همین مبنا، تفسیر موسع از مفهوم ضرر، با اصل ۲۲ قانون اساسی مبنی بر مصونیت حیثیت و حقوق اشخاص و نیز ماده ۳۹ کنوانسیون حقوق کودک درباره بازتوانی اجتماعی کودکان آسیب‌دیده، هماهنگی بیشتری دارد.

از سوی دیگر، رویه قضایی می‌تواند مسئولیت مدنی دولت را از سطح «جبران فردی» به سطح «اصلاح ساختاری» ارتقا دهد. در الگوی سنتی، دادگاه پس از احراز مسئولیت، صرفاً حکم به پرداخت خسارت صادر می‌نماید؛ اما در دعاوی مرتبط با کودکان، پرداخت وجه نقد در بسیاری از موارد قادر به رفع منشأ واقعی آسیب نیست. از این رو، دادگاه‌ها می‌توانند دولت را علاوه بر جبران خسارت، به اصلاح سازوکارهای نظارتی، ایجاد نظام‌های گزارش‌دهی مؤثر، آموزش مأموران مرتبط با کودک یا بازنگری در آیین‌نامه‌های حمایتی ملزم نمایند. چنین رویکردی، مسئولیت مدنی را از نهادی صرفاً خصوصی و جبرانی، به ابزاری برای تضمین حقوق بنیادین کودک و پیش‌گیری از تکرار آسیب تبدیل می‌کند.

در مجموع، به نظر می‌رسد رویه قضایی در حوزه حمایت از کودکان، واجد نقشی فراتر از تفسیر منفعل قانون است و می‌تواند از طریق بازتعریف مفاهیم سنتی مسئولیت مدنی، خلأهای تقنینی موجود را جبران نماید. چنان‌که در پرونده پیش‌گفته، شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر تهران، در خصوص قتل کودک مشهدی، خواندگان دعوی (ارگان‌های دولتی) را علاوه بر جبران خسارت معنوی به تهیه و ارائه برنامه جامع مربوط به کودکان مفقود یا ربایش‌شده و اصلاح آیین‌نامه سرویس مدارس محکوم نمود.

نتیجه‌گیری

با وجود توسعه نسبی حمایت‌های قانونی از کودکان در سال‌های اخیر (تصویب قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، جرم‌انگاری برخی رفتارها و پذیرش مداخلات حمایتی)، نظام حقوقی ایران همچنان با کاستی‌های جدی در حوزه جبران آسیب‌های وارد به کودکان مواجه است. مهم‌ترین چالش موجود، غلبه نگرش سنتی و تقصیرمحور بر نظام مسئولیت مدنی است که در بسیاری از موارد، بار سنگینی بر دوش کودک یا خانواده او قرار می‌دهد. در حقوق ایران، قواعد عمومی مسئولیت مدنی بدون توجه کافی به وضعیت خاص کودک اعمال می‌شود، حال آن‌که اقتضائات دوران کودکی ایجاب می‌نماید قواعد ویژه مسئولیت مدنی برای این گروه پیش‌بینی گردد. هم‌چنین، فقدان نهادهای تخصصی حمایت قضایی از کودک، از دیگر کاستی‌های مهم در این خصوص است. فرآیندهای دادرسی عادی، غالباً متناسب با وضعیت روانی و اجتماعی کودکان طراحی نشده و همین امر می‌تواند خود به عاملی برای تشدید آسیب تبدیل شود. به نظر می‌رسد در پرتو اصولی همچون قاعده لاضرر و مصلحت عالی‌ه کودک، تحلیل دامنه مسئولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده باید به گونه‌ای باشد که حداکثر حمایت ممکن را برای این قشر آسیب‌پذیر فراهم آورد. موانع اثباتی به نفع کودک تعدیل شود، خسارت‌های قابل جبران به صورت موسع و آینده‌نگر (مادی، معنوی و بلندمدت) شناسایی گردد، عوامل رافع مسئولیت به ندرت پذیرفته شود و ابعاد زمانی و مکانی به نحو حمایتی توسعه یابد (تداوم

تعهد در طول زمان و شمول نسبت به وضعیت‌های فرامرزی و اتباع). از طرفی، رویه قضایی باید با اتخاذ تفسیرهای حمایتی و صدور آرای ساختاری، دامنه جبران را تعمیق بخشیده و شیوه‌های جبران را از پرداخت صرف خسارت مالی به سایر اقدامات مالی، غیرمالی و ترمیمی توسعه دهد. براین اساس، مسئولیت مدنی حاکمیت در قبال کودک نه تنها تعهدی به جبران گذشته، بلکه ناظر بر ترمیم کامل وضعیت کودک و تضمین آینده او است، تعهدی که باید با استانداردی بالاتر از سایر حوزه‌های مسئولیت مدنی دنبال گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The civil liability of the State toward children who have suffered harm constitutes an increasingly significant area of contemporary public and private law because it lies at the intersection of governmental accountability, child protection, tort law, administrative law, and fundamental rights. Historically, the doctrine of sovereign immunity restricted the possibility of holding public authorities accountable for harm resulting from governmental action or omission; however, modern legal systems have progressively moved toward models based on accountability, effective protection, and the recognition of positive duties imposed on public authorities. This transformation is particularly important in relation to children, whose physical, psychological, social, and economic vulnerability places them in a markedly different position from adults and renders them more dependent on effective institutional protection (Herring, 2018; Paron & Markina, 2024). Children are generally less capable of identifying threats, defending their own legal interests, accessing judicial remedies, or recovering independently from physical and psychological injury. Consequently, failure by public institutions to adopt preventive, supervisory, protective, or remedial measures may produce enduring consequences affecting education, health, identity formation, social participation, employment prospects, and overall quality of life. Contemporary approaches to children's rights therefore require the State not merely to refrain from directly causing harm, but also to establish institutional structures capable of identifying risks, preventing abuse, intervening in dangerous situations, and compensating children when public authorities fail to discharge their protective responsibilities (Abbasi Kalimani, 2016; Zargari, 2016). This broader understanding of governmental responsibility is also consistent with developments in civil liability doctrine, which increasingly recognize that public bodies may incur liability not only through the wrongful acts of individual officials but also through defective administration, inadequate supervision, organizational failures, delayed intervention, deficient policymaking, and the omission of legally required protective measures (Craig, 2021; Safaei & Rahimi, 2022). Accordingly, the central concern of the present study is to determine the scope of the State's civil liability toward children who have suffered harm and to explain how preventive, protective, compensatory, and restorative obligations should be interpreted in light of judicial practice and contemporary child-protection standards.

The principal objective of this study is to clarify the legal boundaries of governmental civil liability by examining the duties imposed on the State before, during, and after the occurrence of harm to children. The study proceeds from the proposition that the civil liability of public authorities cannot

be confined to the traditional compensatory model in which monetary damages are awarded only after a claimant establishes fault, causation, and quantifiable loss. Such a narrow model is especially problematic in cases involving children because the harm may develop gradually, may be psychological rather than immediately physical, may involve several contributing factors, and may result from institutional omissions rather than a single identifiable wrongful act. Traditional tort doctrine has long focused on fault, causation, compensable damage, and the restoration of the injured person to the position that would have existed in the absence of the wrongful conduct (Bahrami Ahmadi, 2011; Katouzian, 1995). However, the particular vulnerability of children and the positive protective duties of public authorities justify a broader interpretation of these requirements. The State's obligations include the formulation of adequate legislation and policies, creation of child-protection mechanisms, provision of safe educational and health services, supervision of institutions caring for children, training of public officials, coordination among governmental organizations, early identification of children at risk, and timely intervention in circumstances involving abuse, neglect, exploitation, addiction, homelessness, trafficking, or other forms of endangerment. The child's legal vulnerability also requires special consideration of access to justice, procedural safeguards, and effective remedies, because an excessively demanding evidentiary standard may transform procedural difficulty into substantive denial of protection (Fortin, 2009; Herring, 2018). The study therefore seeks to demonstrate that the relevant inquiry is not simply whether a particular government employee personally committed a wrongful act, but whether the harm falls within the sphere of risks that the State was legally required to prevent, control, or mitigate. From this perspective, governmental liability may arise from individual fault, organizational fault, defective supervision, regulatory failure, failure to intervene, or other omissions within the institutional responsibilities of the State (Craig, 2021; Zarei, 2005).

Methodologically, the research adopts a theoretical-analytical and doctrinal approach based on the systematic examination of legal rules, judicial decisions, international child-protection standards, jurisprudential principles, and authoritative literature on civil liability and children's rights. The analysis considers the Iranian legal framework alongside selected principles developed in English law in order to identify convergences and divergences in the treatment of governmental responsibility toward vulnerable children. The comparative dimension is particularly useful because English tort and administrative law provide extensive discussion of duties of care, vicarious liability, public-authority liability, institutional negligence, and the circumstances under which omissions by public bodies may generate compensatory responsibility (Cooke, 2011; Giliker, 2010; Harpwood, 2009). At the same time, Iranian civil liability doctrine provides important foundations for recognizing liability arising from unlawful harm, fault, omission, and violation of legally protected interests (Emami, 2009; Safaei & Rahimi, 2018). The study also draws on jurisprudential principles, especially the rule prohibiting harm, to support the argument that the State's protective duties toward children should not be interpreted narrowly where serious injury results from institutional failure (Al-Najafi, 1984; Al-Naraqi, 1996; Al-Tuni, 1992). Judicial practice is examined not merely as evidence of existing law, but as an important mechanism through which abstract rules of responsibility are transformed into practical standards of accountability. Decisions involving educational institutions, public welfare authorities, healthcare bodies, local authorities, public facilities, and governmental supervision demonstrate that the legal significance of State responsibility frequently depends on how courts interpret concepts such as foreseeability, duty of care, causation, organizational negligence, and the scope of compensable loss. The analytical framework therefore classifies governmental obligations into preventive and protective duties on the

one hand and compensatory and restorative duties on the other, while further examining liability according to the cause of harm, the place where harm occurs, the identity and legal situation of the affected child, and the role of intervening third parties.

The findings indicate that the preventive and protective dimensions of governmental responsibility are substantially broader than a conventional post-injury compensation model suggests. The State bears positive obligations to establish and maintain effective systems in the fields of education, health, social welfare, judicial protection, child labor prevention, protection from abuse and exploitation, digital safety, identity registration, protection of migrant and refugee children, and specialized assistance for children with particular needs. Where a risk is reasonably foreseeable and public authorities possess the legal competence or institutional capacity to intervene, failure to take appropriate action may constitute an actionable omission. This principle is especially important in cases of domestic child abuse, institutional violence, neglect in welfare facilities, unsafe schools, inadequate healthcare, exploitation of working or street children, and harm arising in public or privately operated institutions subject to governmental licensing or supervision. The State's responsibility may therefore derive not only from direct governmental conduct but also from failure to regulate or supervise third parties whose activities affect children. Comparative tort doctrine recognizes that vicarious and institutional liability may arise where harm is closely connected with the functions entrusted to employees, caregivers, institutions, or other persons operating within an organizational structure (Elliott & Quinn, 2017; Giliker, 2010). Likewise, public-authority liability may arise when administrative bodies fail to discharge duties intended to protect individuals from foreseeable harm (Craig, 2021; Harlow, 2005). The findings further show that the place of injury significantly influences the intensity of the State's obligations. In governmental schools, hospitals, welfare institutions, juvenile facilities, and other publicly managed environments, responsibility is comparatively direct because the State exercises control over both the premises and the personnel. In private institutions, including private schools, childcare centers, and healthcare facilities, governmental liability is more commonly supervisory and regulatory, arising where authorities negligently license, inspect, monitor, or respond to complaints. In public spaces such as parks, transportation facilities, recreational areas, and urban infrastructure, the relevant obligation concerns public safety and reasonable prevention of foreseeable danger. The study also finds that migrant, refugee, undocumented, and foreign children should not be excluded from protective obligations merely because of nationality or migration status, as vulnerability rather than citizenship should remain central to the protective analysis (Khajeh Nouraldini & Mirabi, 2022).

The study further demonstrates that the scope of compensable harm must be interpreted broadly where children are concerned. Material damage should encompass not only immediate medical expenses but also long-term rehabilitation, psychiatric and psychological treatment, social-work services, alternative care, educational support, safe accommodation, assistive services, and other expenditures reasonably necessary to restore or preserve the child's developmental prospects. Children may also suffer loss of future opportunities in education, employment, social participation, and independent living, and such losses should not be excluded merely because they are difficult to calculate at the time of adjudication. Civil liability doctrine permits compensation to be adapted to the nature and duration of harm, including through forms of compensation capable of addressing continuing losses rather than restricting recovery to a single immediate payment (Al-Sanhuri, 1952; Safaei & Rahimi, 2022). Non-pecuniary and psychological injuries are equally significant. Abuse, neglect, humiliation, violation of privacy, institutional mistreatment, or prolonged exposure to danger may produce anxiety, depression, post-traumatic stress, behavioral disorders, impairment of

identity development, diminished self-esteem, and long-term social insecurity (Lalehzari et al., 2020). English tort law recognizes psychiatric injury as a distinct category of legally cognizable harm, even though specific doctrinal requirements govern its recovery (Cooke, 2011; Elliott & Quinn, 2017). A child-centered model of governmental responsibility therefore requires judicial authorities to employ interdisciplinary expertise and to avoid reducing compensation to a purely financial calculation. The findings also support a more flexible approach to causation. Strict insistence on a single, direct, and linear causal relationship is poorly suited to harms generated by cumulative institutional failure. Where several omissions contribute to the eventual injury, courts should be able to rely on reasonable judicial presumptions, expert evidence, typical or predominant causation, and the broader evidentiary context. Similarly, defenses based on force majeure, third-party intervention, or parental misconduct should be applied cautiously. Although traditional civil liability doctrine recognizes that an external cause may interrupt causation (Mazeaud et al., 1991; Weill, 1971), such defenses should not eliminate governmental liability where the intervening risk itself fell within the State's duty of supervision or protection. Consequently, the involvement of abusive parents, private caregivers, teachers, or institutional employees should not automatically exonerate the State when public authorities failed to supervise, investigate, regulate, or intervene appropriately (Katouzian, 1995; Safaei & Rahimi, 2018).

In conclusion, the civil liability of the State toward children who have suffered harm should be understood as a multidimensional system of legal accountability encompassing prevention, protection, compensation, rehabilitation, and institutional reform. The distinctive vulnerability of children requires a standard of governmental responsibility that is more protective than the general model applied to ordinary adult claimants, particularly where children depend directly on public institutions for education, healthcare, welfare, safety, judicial assistance, or protection from abuse. An effective legal framework should therefore recognize that governmental responsibility may arise from direct acts, omissions, failures of supervision, defective institutional structures, delayed intervention, inadequate regulation, and deficient policy implementation. Evidentiary and causal requirements should be applied in a manner that takes account of the cumulative, developmental, and often invisible character of childhood harm, while compensable damage should include immediate and future material losses, psychological and moral injury, rehabilitation needs, and loss of developmental opportunities. Judicial practice has a particularly important role in this process because courts can move beyond a narrowly compensatory model and require public authorities not only to redress individual harm but also to correct institutional conditions that create recurring risks for children. The appropriate direction of legal development is therefore toward a model of protective civil liability in which the State's obligation does not terminate with payment of damages but extends to restoring the child's position as fully as possible, preventing repetition of similar harm, improving institutional safeguards, and preserving the child's future prospects. Such an approach provides a more coherent basis for reconciling public-law duties, private-law remedies, restorative justice, and the best interests of the child within a unified framework of governmental accountability.

References

- Abbasi Kalimani, A. (2016). *Children's Rights in the Iranian Legal System*. Mizan.
- Al-Najafi, M. H. (1984). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i al-Islam* (7th ed., Vol. 21, 26). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Al-Naraqi, A. (1996). *Awa'id al-Ayyam* (1st ed.). Islamic Propagation Office of the Qom Seminary.
- Al-Sanhuri, A. a.-R. A. (1952). *Al-Wasit fi Sharh al-Qanun al-Madani al-Jadid* (Vol. 1). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Al-Tabatabaei, S. A. (1990). *Riyad al-Masa'il* (1st ed., Vol. 12, 14). Islamic Publishing Institute.
- Al-Tuni, A. (1992). *Al-Wafiya fi Usul al-Fiqh*. Majma' al-Fikr al-Islami.

- Bahrani Ahmadi, H. (2011). *Non-Contractual Liability (Civil Liability)*. Imam Sadiq University.
- Cooke, J. (2011). *Law of Tort* (10th ed.). Pearson Education Limited.
- Craig, P. (2021). *Administrative Law* (9th ed.). Sweet & Maxwell.
- Elliott, C., & Quinn, F. (2017). *Tort Law* (11th ed.). Pearson Education Limited.
- Emami, S. H. (2009). *Civil Law* (29th ed., Vol. 1). Eslamieh Publications.
- Fortin, J. (2009). *Children's Rights and the Developing Law* (3rd ed.). Cambridge University Press.
- Giliker, P. (2010). *Vicarious Liability in Tort: A Comparative Perspective*. Cambridge University Press.
- Goldouzian, I. (2011). *Special Criminal Law: Crimes Against Bodily Integrity, Moral Personality, Property and Ownership, Security, and Public Peace* (18th ed.). University of Tehran.
- Harlow, C. (2005). *Understanding Tort Law* (3rd ed.). Sweet & Maxwell.
- Harpwood, V. (2009). *Modern Tort Law* (7th ed.). Routledge Publishing.
- Herring, J. (2018). *Vulnerability, Childhood and the Law*. Springer.
- Katouzian, N. (1995). *Obligations Outside Contract: Non-Contractual Liability*. University of Tehran.
- Khajeh Nouraldini, R., & Mirabi, S. P. (2022). The Rights of Migrant Children in National and International Instruments. *Quarterly Journal of Legal Civilization*, 5(12).
- Lalehzari, M., Daryabi, R., & Maqsou-di, R. (2020). A Case-Based Study of Moral Damages Inflicted on Children in English and Iranian Law. *Quarterly Journal of Excellence in Law*(5).
- Mazeaud, J. H. L., Chabas, F., & Juglart, M. d. (1991). *Leçons de droit civil* (8th ed., Vol. I, Tome II). Montchrestien.
- Paron, K., & Markina, A. (2024). *Child Vulnerability within the Legal System*. Springer.
- Safaei, S. H., & Rahimi, H. (2018). *Comparative Civil Liability*. Shahr-e Danesh Institute for Legal Studies and Research.
- Safaei, S. H., & Rahimi, H. (2022). *Civil Liability (Obligations Outside Contract)* (17th ed.). SAMT Publications.
- Weill, A. (1971). *Droit civil, les obligations*. Dalloz.
- Zarei, M. H. (2005). *Administrative Law I*. Tehran: Shahid Beheshti University.
- Zargari, M. (2016). *State Responsibility Regarding Children's Rights*. Malard.